

فریاد شاعر

ترجمه ایست از غزل آقای غفوری

بلبل مست باغ سبز زیبایی ام
باکی نه بود که در اصل کجایی ام
در عاشقی دودلیهانست مشرب مرا
چو فرهاد و مجنون کشته آشنایی ام
مهر مه و می میپروراند سر مرا
سخت سرسپرده محفل مینایی ام
بسمل شوق لقای تو هستم یارا
در کنار تو مستغنی از لالایی ام
یوسف نیم که قصه سرای بازار شوم
دفتر مکمل عشق خدایی ام
امیدی به وصل، تمکین خاطر است مرا
سربلند از باده تلخ شکیبایی ام
آن مرغ مهاجرم از شهری به شهری
آشیاں گم کرده ام، قفس را شیدایی ام
داغ محرومی، آیینۀ حال منست
ماهی گرفته از آب و در کراییی ام
نیستم برتر از برهنه پاهایی وطن
سر میدهم در ره ننگ و فدایی ام

کباب تندور حوادث زمانم
سوخته ام، هنوز سرشار از توانایی ام
از ظالمان دوران بیمی نه بود مرا
مست همت خویش و لطف خدایی ام
مشغله فکر پر دارم در هوایی دوست
چون فروغ در سینه غرق گل آرایی ام

سوختم از داغ محرومی و ضبط نفس
در حسرت بوسه ای کف حنایی ام

لندن : م.ش. فروغ 2015/12/14

توضیح : طوریکه ذکر رفت این شعر ترجمه ایست از غزل پشتوی آقای نور محمد غفوری . محتوای خوبی داشت من
به ترجمه پرداختم از اینکه از صاحب سخن اجازه نگرفتم معذرت بخشایش را در قبال دارد بیت آخر البته خارج از ابیات
غفوری صاحب است . این ترجمه مفهومی امید است از ترجمه لفظ به لفظ گوارا تر افتد . در فن ترجمه (خاصتاً ترجمه
شعر به زبان شعر) از لسان مبدأ به لسان مقصد دشواری هایی وجود دارد .